اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 لأن الواقع أوسع من تلك المرتبة ألا تری أن الأشیاء التی لیست بینها علاقة ذاتیة لیس وجود بعضها و لا عدمها فی مرتبة وجود الآخر أو عدمه علی أن نقیض وجود الشیء فی مرتبة من المراتب دفع وجوده فیها بأن تكون المرتبة ظرفا للمنفی لا للنفی أعنی رفع المقید لا الرفع المقید

 در مباحث گذشته عرض شد كه اصطلاحی كه وضع شده برای سلب مقید این برای رفع خود سلب مقید است یعنی انسان در سلب یك غیر از یك موضوع یك وقتی خود آن موضوع را فی حد نفسه خارج از تعنون به عنوان مقید و تقید به عنوان این مقید و متصف به وصف مقید در كلام قرار می دهد و یك وقتی هم وصف را از خود موضوع یعنی با اثبات موضوع رفع قید از آن می كند یعنی موضوع و ذات موضوع را آبی از اتصاف به وصف و از تقید به قید می داند این دو مسئله است البته شبیه این مسئله و نظیرش مسئله سالبه انتفاع محمول یا به انتفاع موضوع است كه در آن جا یك وقتی شما می گویید كه فلانی این چنین وصفی را ندارد و متصف به این وصف نیست و گاهی نه اصلا به طور كلی می گویید كه فلانی وجود ندارد تا این كه متصف به این وصف باشد یا متصف به این وصف نباشد و مسائل و موارد فرق می كند این طور نیست كه انسان در محاورات خود ناظر به این جهات نباشد در بعضی از جاها انسان نمی خواهد شخص اطلاع بر عدم موضوع داشته باشد كه اصلا همچین موضوعی نیست بلكه صرفا می خواهد نفی یك وصفی را بكند اگر به شخص بگوید این موضوع از اصلش غلط است ممكن است در محاذیری واقع شود كه آنی كه به این شخص می گویید آیا این متصف است یا متصف نیست، اصلا وجود خارجی ندارد كه شما به هم می پرید، اصلا وجود ندارد، اصلا زیدی نیست كه عالم باشد یا نباشد زید عالم نیست یعنی شما دنبال كسی دیگر برو به این قضیه شما نمی رسید در تشخیصِ كسی كه مثلا فلانی اعلم از فلانی است باید از او تقلید كنید می گویی نه او اعلم نیست حالا او اصلا ده سال است كه فوت كرده است آن كسی كه می خواهی از او تقلید كنی اصلا زنده است یا نه تعلق اكیدی به او دارد بدون او نماز و روزه اش قبول نیست بگو برو از كسی دیگر تقلید كن اصلا مرده است و فوت كرده است حالا می خواهی از كه تقلید كنی موارد فرق می كند در محاورات متفاوت است، انسان در جاهای موارد مختلف استفاده می كند مثلا به جای سلب مقید، السلب المقید را در آن جا می آورد یا به جای سلب مقید كه عنوان ظرف باشد.

 در اینجا مرحوم آخوند می فرماید كه در مسئله رفع سلب در این جا خود قید حیثیت مقدم می شود بر سلب یعنی الانسان من حیث هو هو لیس بكاتب یعنی در این جا انسانِ من حیث هو هو اول ثابت شده است انسان از نظر ذاتش از نظر جنس لیس بكاتب درست است چون ذات انسان قابلیت بر كتابت را ندارد یعنی آبی از كتابت است. لیس بضاحك، لیس بماش در این جا لحاظ خود این ذات است كه آبی از آن جهت و از آن اوصافی است كه آنها اوصاف وجودی هستند لذا در مورد اخذ موضوع گاهی موضوع لا بشرط اخذ می شود، لا بشرط از وجود و عدم در این جا همان حیثیت رتبه ملاحظه می شود یعنی خود موضوع فی حد نفسه مورد برای نفی وصف و همین طور نفی نفس قرار می گرد، گاهی موضوع را شما مقارن با وجود در نظر می گیرید در این جا این موضوع باید اوصافی كه به او حمل می شود، اوصاف وجودیه باشد و آبی از اتصاف به وصف نباشد گاهی موضوع را اصلا به شرط وجود شما در نظر می گرید در آن جا اوصافی را كه براین وجود حمل می كنید همه باید اوصافی باشد كه بالفعل وجود داشته باشند نه این كه بالقوه باشد. لذا در باب تنجز و فعلیت تكلیف در آن جا حد تنجز همیشه به شرط وجود است نه مقارن با وجود یعنی حرمتی كه می رود روی مسئله خمر، این حرمت خمر در عالم ملاكات این حرمت به ماهیت به مقارن با وجود این ماهیت تعلق می گیرد نه ماهیت من حیث هی هی لذا قبلا عرض شد معنا ندارد كه به خود خمر فی حد نفسه حرمت تعلق بگیرد، خود ماهیت خمر این امر به حرمت و وجوب و تكلیف برنمی دارد خود خمر فی حد نفسه شئ من الاشیاء است این مسئله حرمت به شرب خمر تعلق می گیرد این شرب یك فعلی است كه می شود در تحت اختیار و اراده قرار بگیرد خود خمر فی حد نفسه در تحت اختیار و اراده نیست الخمُر خمرٌ همانطوری كه الكتابُ كتابٌ و الفراشُ و فراشٌ الشجُر شجرٌ اینها اموری هستند كه متعلق به اراده و اختیار مكلّف نیستند اشیاء خارجی هستند و ذواتی هستند كه ربطی به مكلف و اراده واختیار او ندارد آنی كه تعلق می گیرد احكام به او مكلّف است و فعل مكلّف است كه جنبه اختیاری دارد، حتی تصرفات او كه جنبه اختیاری ندارد مثل تنفس و ضربان قلب و كاركردن مزاج و رؤیت و امثال ذلك این ها به آن تعلق نمی گیرد. به افعال غیر اختیاری آن رویتی به آن فعل تعلق می گیرد كه جنبه اختیاری داشته باشد. می تواند نگاه كند می گویند نگاه نكن. اما به ضربان قلب بگویند نزن! به این تكلیف تعلق نمی گیرد بنابراین تكلیفی كه تعلق می گیرد به شئ و به ذوات به لحاظ تعلق تصرف مكلف است به آنها نه به لحاظ خودش فی حد نفسه، بنابراین چنانكه نسبت به خود ذات خمر، حرمت و حلیت معنا ندارد، نسبت به شرب خمر هم حرمت و حلیت معنا ندارد مگر این كه آن مقارن با وجود باشد یعنی شرب خمر مقارن با وجود این شرب خمربه قید اقتران با وجود است نه به قید عدم الاقتران به وجود، یعنی شرب خمر مشروط بعدم الاقتران فرض كنید كه خمر در كره ماه است خمر در روی كره ارض نیست در این جا حرمت به آن تعلق نمی گیرد چون در این جا خمر در كره ماه و كره قمر این مشروط به عدم الوجود فی الارض است و هیچ وقت حكم به فعلی كه به خواست و اراده مكلف تعلق نمی گیرد حكم به او تعلق نمی گیرد این كه در عالم ملاكات مسئله و قضیه حقیقیه و طبیعیه خارج از تحقق خارجی و تعین خارجی است بلكه به نفس ملاك است در این كلام محل تأمل است. بله در عالم ملاكات حكم شارع روی موضوع به لحاظ فعل مكلف مقارن بالوجود است یعنی در صورت اقتران بالوجود، در اینجا حكم شارع بر حرمت یا بر وجوب یا سایر احكام به موضوع تعلق می گیرد موضوع مقارن بالوجود یعنی موضوع غیر آبی از وجود یعنی این كه همان اقتضای طبع خود قضیه طبیعیه بدون ملاحظه و تأمل دیگری همان اقتران بالوجود است وقتی كه شما می گویید كه فلان كار حرام است یا فلان كار واجب است و یا مستحب است در این جا به نفس طبیعیت بدون لحاظ وجود این حرف را نمی زنید یعنی در عالم تخیل و ذهنیت این حرام است چیزی كه در عالم تعلق نگرفته است اراده و خواست مكلف به او چگونه حرام می شود؟ چگونه موضوعی برای مكلف حرام است در حالیكه در اختیار او نیست و هنوز وجود خارجی ندارد؟ مثلا فرض كه الان حركت كردن به سوی مدینه برای نصرت امام زمان و به خاطر ظهور، واجب است اصلا ظهور نكرده است، وقتی ظهور نكرده چه چیزی واجب است؟ انتظار یك مطلب دیگر است. وقتی قضیه در این جا مشروط العدم است یعنی شرط عدم در این مسئله تحقق دارد مثل وجوب مشروط می ماند كه این شرط تحقق شرط این واجب در این جا در ا ختیار مكلف نیست فرض كنید مثل زوال شمس می ماند یا مثل غروب خورشید می ماند، یا فرض كنید دخول شهر رمضان، یا امثال ذلك مثل بلوغ می ماند. بنابراین حكمی كه روی موضوع در قضایای طبیعیه و ماهیتی می آید در این جا اختلاف شده و اشكالی كه پیش آمده وباعث شده كه در این جا مرحوم نائینی قضایای طبیعیه را با قضایای ماهیه كه در آنجا لابشرط از اتصاف به حكم و نقیضش است اشتباه گرفته است در این موارد خود قضیه طبیعیه فی حد نفسه من حیث هی هی، لابشرط از وجود و لابشرط از عدم، حكم به آن تعلق نمی گیرد. قضیه طبیعیه ای كه متعلق برای حكم است در این جا مقترن بالوجود لحاظ شده است یعنی آن قضیه ای كه آبی از اقتران به وجود خارجی نیست و می شود در اختیار مكلف قرار بگیرد. اما فرض كنید كه حكمی وجود دارد كه اصلا این حكم را می دانیم كه دیگر تا وقتی كه زنده هستیم، امكان ندارد كه برای ما پیدا شود فرض كنید، وضعیت كره ارض به نحوی شد كه دیگر امكان استحصال خمر امكانش نبود و دیگر ممتنع شد اصلا به طور كلی شرب خمر برداشته می شود. نه این كه شرب خمر الان در این زمان فعلیت پید ا نكرده است، نه شرب خمر تابع وجود موضوع است. وجود موضوع باشد این حكم شرب هست اگر وجود موضوع نباشد نیست. قبل از این كه اصلا در این دنیا خمری باشد آیا حكم شرب خمر هم بوده است یا نبوده؟ نه نبوده است، حكم شرب خمر در علم عنایی حق بوده است. درست است زمانی خدا بوده است و می دانسته كه بعدا در روی زمین افراد عنب را تبدیل به خمر می كنند این مسئله بوده است ولی صحبت در مقام تشریع است نه صحبت در علم عنایی حق، در علم عنایی حق مسائلی كه در آینده اتفاق می افتد هست و به ما ربطی ندارد. صحبت در این است كه آیا حكم حرمت برای خمر مشرعٌ ام لا؟ صحبت در تشریع تعلیقی است یعنی اگر موضوع برای حرمت وجود داشته باشد و در اختیار هم باشد، تشریع در اینجا وجود دارد. اگر نباشد تشریع نیست. این را می گویند موضوع مقترن بالوجود. موضوع دوم موضوع مشروط به وجود است اینجا آن جایی است كه برای انسان تكلیف تنجیزی می آید یعنی خمر حاضر، خمری كه در مقابل است، خمری كه در دسترس است آن در اینجا طبعا مشروط به وجود است و در آنجا حكم تنجیز پیدا می كند بنابراین در هر جایی كه دیدیم حكم در آن جا فعلیت و تنجز پیدا كرده است البته به اختلاف در اصطلاح كه بعضی فعلیت را مقدم بر تنجز می دانند و بعضی ها تنجز را مقدم بر فعلیت می دانند. ما تنجز را متأخر از فعلیت می دانیم، فعلیت حكمی است كه مكلف مثل واجب مطلق است حكمی است كه تعلق گرفته بر ذمه مكلف، منتهی از نظر وجود خارجی هنوز به مرتبه تنجز نرسیده است مرتبه تنجز یعنی در مرتبه ای كه مكلف مبتلا شود به اتیان آن فعل، آن مرتبه تنجز است. برای این كه بعضی آمده اند مسئله تنجز را قبل از فعلیت قرار داده اند این فقط یك اصطلاح است

 تلمیذ: اگر قائل بشویم مراتب حكم است، چه اشكالی دارد ولو باالفعل نشد، یا منجز نشده، شارع حكم آنرا بیان می كند، یعنی بر فرض الوجود حكم را بیان می كند؟

 استاد: همان چهار مرتبه

 تلمیذ: مانند قانون گذاری كه بر فرض الوجود قانونگذاری می كنند

 استاد: احكام الهی مشروط به وجود موجودات نیست مثل قانونگذاری نیست شما مؤید هستید با بیان دیگر آن كسانی كه می گویند كه حكم مشروط به وجود موضوع نیست در آنجا عدم العباء از اقتران را مورد نظر دارند یعنی در یك ظرف ذهنی این موضوع را آبی از وجود نمی دانند و خود موضوع را به نسبت وجود و عدم مطلق می دانند صحبت ما در آن جایی است كه موضوع آبی از وجود است یعنی شرایط در وضعیتی و به نحوی است كه اصلا امكان تحقق یك این چنین چیزی دیگر وجود ندارد بحث در اینجا است آیا در این وضعیت باز شارع حكیم می تواند حكمی را تشریع كند با این لحاظ كه مكلف قادر بر اتیان به او الی الابد نخواهد بود؟ به طوری كه الان فرض كنید آیا ما دارای جناح هستیم كه بال بزنیم كه مثلا شارع بگوید چون احتمالا بشر روزی جناح پیدا می كند و برای آن روز از الان حكم جعل كند كه در سه سال دیگر اگر بال درآورد، حكم او چیست؟ آیا حرمت ندارد كه بال بزند و برود خانه مردم؟ تشریع این مسئله در شرع نشده است و خنده دار است كه بگویند كه یك مشّرع حكیم برای یك حكم مبادا، یك موضوع و وصف تعلیقی و موضوع مفروض ذهنی بیاید و حكم جعل كند كه شارع آمده برای روز یكه مابتوانیم با ما وسیله ای مانند هلیكوپتر درست كنیم و در آن بنشینیم فرض كنید نشستن در هلیكوپتر ﴿اسم به این قشنگی، بالگرد چیست؟ طیاره هم می چرخد﴾ برای این آمده حكم جعل كرده گفته خودت بال نداری ولی اگر وسیله ای درست كردی و در آن نشستی كه می توانی بروی و خانه همسایه را ببینیی حرام است. یعنی رؤیت منزل همسایه، چون منزل، منزل اجنبیه است و در آنجا منزل، منزل خصوصی است و اختیار رؤیت و عدم رؤیت به عهده صاحب البیت است لذا رویت منزل همسایه تصرف و تجاوز از حد است و این می شود حرام است. یا رویت فعلیت دارد و در این كه خود انسان یك روزی بر اثر فرض كنید اختلالات ژنتیكی، براثر دستكاری كه بعدا احتمال می دهیم بالی پیدا كند و این چنین وضعیتی پیدا كند كه خود انسان بدون وسیله مثلا انسان با كایت هم پرواز می كند و رؤیت منزل همسایه بدون اجازه صاحب البیت حرام است. ولی صحبت در نفس آن عملی است كه به خود مكلف بدون لحاظ رؤیت است یعنی شارع بگوید بال زدن تو می شود حرام، نه رویت، این برای چیست؟ وقتی فرض كنید درده سال دیگر یا صد سال دیگر و در آینده بشری درست شود كه افراد انسان به این شكل در بیایند و خنده دار است كه فقط در عالم تصور و عالم ذهنیت این مسئله است این حكم پرزدن انسان یا حكم امور دیگری به طور كلی در اختیار انسان نیست از این نقطه نظر اصلا معنا ندارد. یا مثلا برده در زمانی بوده ولی الان شرایطی است كه نیست امام زمان هم ظهور كند برده نمی آورد، اسلام در همه جا گسترش پیدا می كند در شرایط فعلی مسئله فرق می كند موضوعاتی كه به طور كلی درگذشته بودند و موقعیت آنها گذشته و به طور كلی صحبت در این است كه در تشریع آورده نمی شود نه این كه در تشریع بیاید منتهی فعلیت و تنجز آن موقوف به شرط الوجود باشد شارع این مسئله را نمی تواند تشریع كند فرض كنید كه به طور كلی اگر یك دینی بعدا تشریع شود، ناسخ دین اول است این هم به یك همچنین وضعیت است. بنابراین كه قدرت مكلف و اختیار مكلف به او تعلق نتواند بگیرد یك این چینن چیزی را شارع به چه ملاكی تشریع كند؟ تا این كه بعدا آیا مكلف قادر باشد یا نباشد؟ به چه ملاكی شارع تشریع كند؟ شارع می خواهد كتابش را قطور كند كه بگوید چقدر دین من فروعات زیاد دارد و به قول آقایی كه صحیفه سجادیه نوشته است و دعای دروغ من درآوردی نوشته است. تو كه می گویی این روایت من درآوردی است و از امام نیست و عبارات او غلط است. تو بیجا كردی صحیفه سجادیه نوشتی! به چه حقی؟ خودت می گویی دعا من درآوردی است در عین حال هم می نویسی!؟ مرحوم آقا فرمودند: می خواهی كتابت را كلفت كنی كه بزرگ شده یعنی علمیت ما تقوای ما!؟ بر مبانی ما این را اقتضا می كند كه شما بیایید كتابی تألیف كنید ومجموعه ای در ادعیه امام سجاد علیه السلام بیاورید با علم به این كه اینها جعلی است و بگویید اینها را نوشتیم. بیخود كردی نوشتی، برای چه نوشتی؟ چرا دعایی می نویسی كه باعث شبهه شود تو كه سند این را نمی دانی بیخود می نویسی! همین كه الان در معرض افراد قرار می دهی حرام است. در راه می آمدیم با فردی صحبت می كردم: آقا شیخ عباس سنگی در چاه انداخته و حالا هزار نفر باید آنرا در بیاورند!. تو كه روایت نوروز را می دانی كه این روایت سندش درست نیست به چه حقی در مفاتیح می نویسی؟ مفاتیحی كه عوام تالی تلو قرآن در منازل قرار داده اند! آیا مجتهد باید این مسئله را حل كند؟ همه افراد كه مجتهد نیستند می گویند هر چه آقا شیخ عباس گفته درست و خوب است! انگار مفاتیح لوح محفوظ است!! اینها مسئولیتهایی است كه عالم دینی در قبال افراد و اجتماع دارد مگر انسان می تواند هر چیزی را بگوید این افرادی كه با كتابها و نوشته های خودشان فقط شك درست می كنند، من بهتر از آنها بلدم هزار تا شك درست كنم. من اصلًا در پیغمبری شك می اندازم بهتر از این مزخرفات، می توانم در اصل رسالت و اصل امامت و اصل معاد و در همه چیز شك بیاندزم. بعضی می گویند چه اشكال دارد؟ شك بیاندازید تا انسان فهمش بیشتر باشد! مگر انسان می تواند هر چیزی را كه به ذهنش رسید بگوید هزار نفر گمراه می شوند با این تشكیكها گاهی شك طبیعی است نسبت به مسئله و طبع قضیه مشكوك است، سندش ضعیف است، دلیلش ضعیف است علی كل حال احمقی حرفی زده است و حرفش پخش شده است ولی گاهی من عمدا شك ایجاد كنم كه چی؟ شك باید ایجاد شود تا تحقیق شود! اگر این چنین باشد تمام زندگی مردم می شود مسائل شكی و تشكیكات و اضطرابات و نه درست نماز می خواند و نه روزه درستی می گیرند این مرض است این دیگر تحقیق علمی نیست این روش یك انسان مریض است كه این نحو كار انجام می دهد.

 پس بنابراین همیشه در قضایای طبیعیه كه حكم رفته روی آن، این قضیه بخواهد در قالب تشریع در بیاید نه فقط در صرف علم عنایی حق، در علم عنایی حق مسائل زیادی داریم كه مشهود است امام زمان وقتی ظهور كند خیلی از احكام را می آورد و ما می گوییم عجب ما نمی دانستیم! حضرت همان دین جدش را آن طوری كه هست و واقع بیان می كند فرض كنید افراد از هم ارث می برند و بر اثر قوت و انتساب ایمانی می شود و این مسائل هست از نظر وضعیت احكام تغییر پیدا می كند و بر اساس یك مرتبه عالی تری از مرتبه ظاهری عرفی، احكام قرار می گیرد. یعنی فهم عرف از ارتباطات در زمان حضرت به نحوی بالا می رود كه دیگر این احكام فعلی پاسخ گوی برای آن فهم نیست. لذا حضرت بر طبق آن فهم احكام را می آورد، بر طبق آن فرهنگ احكام را می آورد و بر طبق آن بینش، بینشی كه الان اگر فردی بخواهد حرفی از آن بزند همه به او می خندند در آن زمان می آید، بر این بینش و بر این فرهنگ مسئله را مطرح می كند من باب مثال در زمانی كه حضرت می آید وضعیت ارتباط و بینش انسان به نحوی است كه اگر دست در جیب همدیگر نكند این را ضعف می دانند. الان این جور نیست الان دیدگاه های ما دیدگاه كثرت است، دیدگاه دنیا است دیدگاه های هوی و هوسهای مادی و دنیوی است الان این حكم را نمی گویند و لی در روایت از امام صادق علیه السلام داریم كه در زمان حضرت مؤمن می آید از جیب مومن پول برمی دارد و به او اطلاع نمی دهد كه من از جیب تو پول برمی دارم! یا از دكان به مقدار ضرورت جنس برمی دارد، دیگر دكان را خالی نمی كند. مثل الان كه انبار كنند كه می دانند فردا كم می شود، قانون دست خودمان است كم می كنیم، زیاد می كنیم شش ماه دیگر را چیزی را حذف می كنیم برمی داریم وقتی كه كم شد می دهد به بازار، در زمان حضرت انباركردن نیست، احتكار نیست، تكثر نیست، كثرت گرایی نیست به مقدار لازم مثلا نانوایی است دو تا نان برمی دارد، سه تا برنمی دارد می بیند كه الان برای امروز دو تا كافی است آن هم به دكان این می آید سبزی فروشی است یك كیلو سبزی می برد، یك من نمی برد كه چون هفته دیگر مهمان دارم سه من سبزی قرمه ببرد. فرهنگ مردم و روابط و بینش و بصیرت در زمان ظهور حضرت به مرتبه ای می رسد كه در آنجا داد و ستدهای فعلی و متداول پاسخگوی آن فرهنگ نیست برای خودشان نقص احساس می كنند، نقص در روابط، آن موقع حضرت می گوید اشكال ندارد درحالیكه الان باید اجازه بگیری، در بزنی و بدون اجازه نمی توانی برداری، الان طبق حكم امروز باید عمل شود صحبت در این است كه اینی كه الان واقع است و تشریع شده است كدام یك از این دو است؟ می توانی بگویی الان برای ما تشریع آن است؟ نه نمی توانی بگویی

 تلمیذ: اگر حق است چرا نباشد؟

 استاد: حق را قبول داریم، بنده خودم دیدم در زمان حیات خودم بعضی ها این كار را كردند اسم نمی برم از بزرگان بدون اجازه همین مسئله بوده و آنان به این فرهنگ رسیدند ولی آن تشریعی كه فعلا برای ما است الان در این زمینه اگر كسی این كار را انجام دهد بد است اما اگر كسی به این مرتبه رسید ـ اتفاقا این مسئله را در حضور رفقا مطرح كردم، مرحوم آقا گفتند كه حرف نزنید فعلا اوضاع بد است آن وقت همه چیز به هوا می رود، چرا همه چیز خراب می شود؟ قضیه را خودتان و خودمان می دانیم گرچه ما می دانیم و خیلی در این مسئله ادعا داریم ولی فقط ادعا است رسیدن به آن مرتبه به نحوی كه انسان حق دیگری را نسبت به مال خودش اولی بداند از حق او نسبت به مال، اگر كسی هست بسم اللَه بفرماید! اگر كسی این طور هست آنی كه شما می فرمایید صحیح است ولی در شرایط فعلی آن تشریع كه الان برای ما است در این فرهنگ كه ما خودمان را گل سرسبد همه می دانیم ما كه هستیم و چه هستیم! نه الان برای ما همچین تشریعی نیست، الان آن تشریعی كه برای ما است همین تشریع است آن در یك مرتبه بالاتر است و اگر همین ما كه الان در این جا هستیم از نظر رتبه و از نظر احاطه بر مسائل و از نقطه نظر تغییر و تحولات قلب و نفسانی به آن مرتبه رسیدیم آن تشریع برای ما مشّرع می شود آن شریعت برای ما آورده می شود.

 بنابراین در اینجا در یك همچنین وضعیتی این تشریع نیست این تشریع رتبی است تشریع مشروط است مرحوم نایینی به طور كلی در اصل درك مسئله طبیعیه اشتباه كردند ایشان مسئله طبیعیه را مسئله ای گرفته كه حكم روی ماهیت من حیث هی هی بشمولها و كلیتها رفته است. صحبت ما این است كه در این مسئله حكم تشریع نیست. مثل سلب مقید است اصل قضیه و صحبت من این است كه موضوع من حیث هو هو نه به آن حرمت تعلق می گرد و نه وجوب تعلق می گیرد. موضوعِ به اقتران وجود آنی كه وجود خارجی است آن هم قضیه طبیعیه نیست آن قضیه، قضیه خارجیه است در قضیه خارجیه است كه اقتران به وجود در آنجا ملاك برای تعلق حكم است ایشان قضیه را به قضیه ماهیت برده اند كه الانسان لیس بممكن و لا غیر ممكن انسان همیشه امكان و عدم امكان برا و حمل می شود در خود قضیه مسئله را بردم این اشكال فنی است و از نقطه نظر اشكال دیگری است كه به آن كار ندارم آنی كه در عالم ملاكات می گویند شارع به خود موضوع من حیث هو این حكم را مترتب كرده است صرف نظر از وجود خارجی یا عدم وجود خارجی این محل اشكال است من می گویم به موضوع با اقتران بالوجود حكم بار شده است نه مع قطع نظر از وجود با قطع نظر از وجود حكم تشریع نمی شود. البته این قضیه ریشه می شود برای این كه این مسئله را به عنوان اصل روی آن كار كنید این قضیه اصل قرار می گیرد برای احكام شخصیه كه خود افراد ممكن است دارای احكام متفاوت باشند مسائلی كه در سالهای گذشته مطرح كردیم ریشه در این مسئله دارد.